

یونان حمله کردند . یونانیها نیز بگردناتلاس جمع گردیده با تروائیها مشغول بیکار شدند . جنگ سهمگینی در اطراف نقش پاتر گلی در تگرت و هر يك از دو سپاه چشم طمع به بیرون بردن دلاور ، مقبول خود دوخته بود . تروائی ها از برابر آژاکس فرار کردند و بی در میانه این گریز و دار که جنازه برهنه پاتر گلی زیر اراهای سلهشوران افتاده بود کسی فرصت پیدا نکرد که مرگ پاتر گلی دلاور را بشیل که در انتظار مراجعت دوست عزیز خود نشسته بود خبر دهد .

اسب های آشیل چون از میدان لاف بیرون رفتند بر مرگ آشیل سرشک حسرت باریدند زویتر بحال آنها زلفت کرد و موت تازه ای بآنها عطا فرمود . (اوتوودون) که راننده آنها بود بمیدان نبرد باز گشت و عنان اسب هارا برعقب خود السیدن (۱) سپرد و خود از ارا به پیاده گردید و مشغول نبرد شد . هکتر و آنهوتی چند از ابطال تروادر طلب و تصرف آن باد پایان بی مانند بر خاستند . کرور جنگ اقرون گردید . اسب های آشیل از ساخت جنگ بیرون شتافتند . آتن خداوند حکمت به مناس و ایلون بهکتر کمک میکرد . زویتر بانانوس زد . تروائی ها غنیمت کردند

مناس، آنتیلوک (۲) پرنستر راننده آشیل فرستاد که او را

از مرك پاترگل خبردار کند و تیره روزی یونان را از این قاجمة الیم اطلاع دهد . در میدان جنگ آژاکس بزرك و آژاکس کوچک دشمن را از گرد نیش پاترگل دور ساختند . مناس و مریون جزیره را وارد نگاه حمل کرده و سپاه یونان پشت خندق خود هزیمت نمودند

سرود هیجدهم

بیقراری آشیل از مرك پاترگل و سپر ساختن

رب النوع آتش برای آشیل

آشیل از واقعة جنگ و نیامدن پاترگل بسی مضطرب بود . مخصوصا وقتی که دید سپه یونان هزیمت نمودند متحیر گردید زیرا سپاهی که پاترگل پشتیبانش باشد چه گونه مغلوب میشود . در این اثنا انیلوگ بر او وار دشد و خیر قتل پاترگل را بوی داد . آشیل مهنت نداد که انتینوگ تمام کیفیت کشته شدن و رجودن اسلحه پاترگل را شرح دهد شروع بناله و بیقراری کرد . « خاکسار بسر ریخت سر و صورت و لباس معطر و زیبای خود را سپه نمود . موی سر را کند و روی خاک غلطید » زن های اسیری که در خیمه آشیل بودند اطرافش جمع شدند . ناله و گریه و شیون نمودند . آشیل بقدری بی تابی کرد که انتینوگ بازوهای وی را گرفت و نگذارد که با خنجر انتحار کند آشیل باندازه ای نالید و بقدری

سرشک حسرت پازید که مادرش (ته تیس) ربه النوع دریا فالة وی را شنیده با دختران دریا از میان امواج بیرون آمد و بخیمه پسرش وارد گردیده گفت ای فرزند عزیز فاله و گریه تو مرا سخت متأثر ساخت و اینک آمده ام که یرسشی نعیم سبب این پهراری چیست مگر نه این است که خدای خدایان وعده داده که برای خشنودی تو سپاه یونان را منکوب سازد و از آن کسی که نسبت بنو ظلم و تعدی نموده است انتقام کشد . آشیل جواب داد . بلی این مطلب صحیح است و بی الهوس و هزار افسوس که پاتر گل جنگجوی بزرگ و بی مانند کشته شد و سیر و نیزه و زرهی که از آسمان به پدرم رسیده بود و من آنها را زین پیکر پاتر گل دلاور نمودم نصیب هکتر گردید . آیا من میگذارم که هکتر جان سلامت برد ؟ (ته تیس) گفت بدبختانه هر وقت هکتر هلاک شود هلاکت تو پشت سر آن خواهد بود . آشیل گفت چه بهتر از این . زندگانی بدون پاتر گل چه تیری دارد مرگ کجاست که مرا دریابد . الهوس که پاتر گل عزیز کشته شد و من هنوز زنده ام . الهوس که سلاح بیمثل او به دست دشمن افتاد مادرش او را دلداری داد و گفت صبر کن . فردا قبل از آنکه آفتاب طالع شده باشد من سلاحی برای تو خواهم آورد که آن را (ولکن) رب النوع آتش ساخته باشد . (ته تیس) با دختران دریا از نزد آشیل

بیرون آمد و بسوی المپ عزیمت نمود
 اما در میدان قتال چون (آنه) مشاهده کرد که
 دوستان پاترکل نقش او را میخواهند از چنگ تراوایی ها
 بیرون برند قوم خود را تشجیع کرد که نگذارند نقش
 پاترکل باز روی یونان برسد جنگ سختی میان منلاس و
 مریون و آژاکس که حاملین جنازه بودند با هکتر و آنه
 بزرگترین سران اردوی تروا بگرد نقش یا ترکل در
 گرفت . نزدیک بود که هکتر غلبه کند و چنازه را از
 کف یونانها بیرون آورد . ولی ابرس فاصد خدایان به
 امر ژون بر آشیل نازل شد و باو امر نمود که سپاه
 تروا را بفرساند . آشیل کنار خندق آمد و سه مرتبه نعره
 کشید . هیبت نعره او تمام افراد سپاه تروا را بلرزده در انداخت .
 حتی اسبها مانند و قتیکه نعره شیر را میشوند تکان خوردند .
 سپاه تروا از سعادت آن نعره طاقت جنگ و تحمل
 مقاومت را نیاورده فرار کردند . نزدیک مغرب بود که
 نقش یا ترکل را پخیمه اشیل آوردند

اما تراوایی ها چون عزیمت نمودند مجلسی از سران سپاه
 تشکیل دادند که در خصوص جنگ شور نمایند . پلیداماس
 رای داد که باید بدرون شهر رویم و حصار رفیع
 و محکم آنرا سنگر قرار دهیم هکتر آن رای را نپذیرفت
 و گفت چاره نیست جز اینکه در خارج شهر باقی باشیم
 تاچار تمام شب را مسلح و بیدار باقی ماندند . همان شب

در اردوی یونان شیون و عزاداری بزرگی برپا بود .
تمام سیاه برای جوانی و دلاوری و جصال نیک پاتر کلا
گریه میکردند .

اما (نه نیس) مادر آشیل چون از اردوی یونان
خارج شد و بسوی المپ رهسار گردید بطلب (ولکن)
رب النوع آتش شتافت و وارد عمارت او که از مس
ساخته شده بود گردید . رب النوع آتش باو خوش آمد
گفت و چندی نگذشت که خود رب النوع بخانه خود وارد
شد . و (نه نیس) شرح جان خود را بخداوند آتش
اظهار کرد و گفت پسر من فقط یک دوست داشت که
سلاح خودش را برتن وی آرست و روانه میدان جنگش
نمود ولی دشمن او را کشت و سلاح آسمانی وی نظیر
او را ربود اکنون فرزند من هم بدون رفیق و همی
سلاح است خواهش من اینست که سلاحی برای او بسازی .
خداوند آتش برای (نه نیس) دهنش سوخت و داخل خانه
خود گردیده یک سپر سنگت آور . یک زره . یک خود
و یک جفت چکمه برای آشیل ساخته به « نه نیس »
تسلیم نمود

در ساختن سپر خداوند آتش مهارت خدائی خویش
را بکار برد و سپری ساخت که یکی از نوادر اعمال
خدایان بشمار آمد . تمام دنیا و ناحیهها روی آن تهنش شده
بودند یعنی پس از آنکه (ولکن) سپر را از پنج طبقه